نگاهی به وضعیت کردستان آشوب‌زده مقارن با شروع جنگ تحمیلی در گفت‌وگو با یک راوی دفاع مقدس

شهریور ۵۹ بسیاری از چهره‌های ماندگار جنگ درگیر کردستان بودند

■ علیرضا محمدی

بسیاری از رزمندگان، راویان و کارشناسان حوزه دفاع مقدس معتقدند دفاع مقدس نه هشت سال که ۱۰ سال طول کشیده است، چراکه از زمان آشوب‌های کردستان، بسیاری از رزمندگان به این خطه از کشورمان رفتند و بلافاصله بعد از شروع جنگ تحمیلی نیز از همان جبهه کردستان راهی جبهه‌های جنوب شدند. برای خیلی از این رزمنده‌ها و البته برای ملت ایران، جنگ از اواخر سال ۵۷ با جدیت در مناطق آشوب زده و خصوصاً کردستان آغاز شده بود. در گفت‌وگویی که با سیدمحمد حسینی از رزمندگان و راویان دفاع مقدس داشتیم، مروری به وضعیت کردستان پیش و همچنین در آستانه شروع جنگ تحمیلی انداختیم.

■■■

اولین بار فتنه ضد انقلاب چه زمانی خودش را در کردستان نشان داد؟

صرفاً چند روز بعد از پیروزی انقلاب این فتنه خودش را نشان داد. ۳۰ بهمن ماه ۵۷ ضد انقلاب به پادگان مهاباد رفت و سلاح‌های آنجا را غارت کرد. مهاباد مرکز و به نوعی پایتخت تاریخی دموکرات‌ها بود. بنابراین شروع فتنه کردستان هم از آنجا رقم خورد.

دموکرات‌ها نسبت به گروه‌های دیگر فعال در کردستان قدیمی‌تر بودند؟

بله همین طور است. آنها اواسط سال ۱۳۲۱ با تشکیل «جمعیت رستاخیز کردستان» قدم‌های اولیه را برای تشکیل برداشتند. سال ۲۴ قاضی محمد که در شوروی ساکن بود، به ایران برگشت و نام جمعیت به حزب دموکرات تغییر یافت. از سال ۱۳۲۴ دموکرات‌ها رسماً اعلام وجود کردند و با توجه به اشغال ایران از سوی ارتش سرخ در آن سال‌ها، جمهوری مهاباد را همان سال ۲۴ تشکیل دادند. عمر این جمهوری حدود ۹ ماه بود. سال بعد با خروج ارتش سرخ، این جمهوری هم فروپاشید.

بعد از پیروزی انقلاب چه گروه‌هایی در کردستانات فعال بودند؟

اوایل انقلاب تعدادی از سران گروه‌های حاضر در کردستان یا خارج از کشور بودند یا به زندان افتاده بودند. مثلاً قاسملو که از سال ۵۲ دبیر کل حزب دموکرات شده بود، چند سالی می‌شد که در عراق سکونت داشت. او بعد از انقلاب به ایران آمد و دوباره حزب را سروسامانی داد و در کل کردستان شبکه‌هایی به وجود آورد. گروه کومله هم که از اواخر دهه ۴۰ زمینه‌های تشکیلش به وجود آمده بود، اوایل تأسیسش خیلی نیرو نداشت. دهه ۵۰ هم که بیشتر کادر اصلی این گروه از سوی ساواک دستگیر شده و به زندان افتاده بودند. اینها هم بعد از پیروزی انقلاب از زندان خلاص شدند به کردستان برگشتند و سریع خودشان را سروسامان دادند. جالب است که عزالدین حسینی رهبر معنوی کومله که بعد از انقلاب از زندان آزاد شده بود، امام جمعه شهر مهاباد شد. یعنی او هم پایگاهش را در شهر مهاباد تشکیل داد. حالا شما ببینید این شهر اوایل انقلاب چه جوی پیدا کرده بود. سپاه روزگاری از دیگر گروه‌های فعال در کردستان بود که رهبری آن را عثمان نقش‌بندی برعهده داشت. یک عده از گروه‌ها هم از خارج کردستان به آنجا آمدند. مثل چریک‌های فدایی خلق، بخشی از منافقین و... همگی باعث شدند تا وضعیت کردستان وخیم شود.

این روزها که در آن قرار داریم، چندان به سالروز شروع جنگ تحمیلی زمان باقی نمانده است. وضعیت کردستان در آخرین روزهای منتهی به جنگ چطور بود؟

کردستان دو موج کلی از درگیری‌ها را تا زمان شروع جنگ پشت سر گذاشته بود. بار اول از سقوط پادگان مهاباد گرفته تا زمان حضور شهید چمران که ضد انقلاب را تا سردشت دنبال کرد، ادامه یافت. در این مقطع وقایعی مثل فاجعه بریدن سر پاسدارهای محلی در مریوان، محاصره شهر پاوه و حضور چمران در این شهر (فیلم چ در همین خصوص ساخته شده است)، آشوب در شهرهایی مثل بوکان، بانه، سردشت، سنندج و... بود. بعد از اینکه شهید چمران ضد انقلاب را تا سردشت دنبال کرد، برخی از جریان‌ها باعث شدند تا ایشان نتواند کارش را آنجا تمام کند و به ناچار به تهران برگشت. بعد دوباره ضد انقلاب در کردستان جان گرفت و جالب است که خیلی از وقایع عیناً تکرار شد. سنندج دوباره از بهار سال ۵۹ مورد تهدید ضد انقلاب قرار گرفت و در اردیبهشت ماه تا سقوط از سوی گروهک‌ها هم پیش رفت. ماجرای پادگان و باشگاه افسران سنندج در همین زمان رخ داد. یا پاکسازی مسیر سردشت که زمان چمران صورت گرفته بود، دوباره اینجا تکرار شد و این‌بار چهره‌هایی مثل شهید صیاد شیرازی چندین هفته در کمین ضد انقلاب گرفتار بودند تا بتوانند راه را باز کنند. ستون کشی رزمنده‌ها از بانه تا سردشت بسیار سخت صورت گرفته بود. سراسر تابستان سال ۵۹ و خصوصاً شهریورماه، رزمنده‌ها درگیر پاکسازی جاده‌ها و مناطق مهم کردستان بودند و آنجا حسابی درگیری ادامه داشت تا اینکه جنگ تحمیلی به ناگاه شروع شد.

کمی به این وقایع ریزتر شویم، شهریورماه ۵۹ چه اتفاقاتی در کردستان رخ داد؟

اوایل شهریور ۵۹ شهید صیاد شیرازی از ارتش و سردار صفوی از سپاه عملیات مشترکی را برای تأمین امنیت جاده بانه - سردشت اجرا می‌کنند. اینجا یک نقطه کلیدی در کردستان بود. مسیر کوهستانی داشت که باعث می‌شد بسیار کار سخت و دشوار پیش برود. این اردوکشی ۴۵ روز طول کشید که تنها در گردنه دارساوین ستون رزمنده‌ها هفته‌ها متوقف شدند. شما ببینید چقدر کار سخت و دشوار بود که یک ستون بیش از یک ماه در منطقه‌ای توقف می‌کند. نکته‌ای را هم بگویم که برخی از چهره‌ها مثل عزالدین حسینی فتواهایی علیه ستون رزمنده‌ها داده بودند که باعث تهییج هرچه بیشتر ضد انقلاب شده بود. به هرحال ماجرای ستون کشی به سردشت تا روزها بعد از شروع جنگ هم ادامه می‌یابد و نهایتاً قفل جاده می‌شکند و رزمنده‌ها خودشان را به سردشت می‌رسانند. نهایتاً باید بگویم شهریور ۵۹ بسیاری از چهره‌های ماندگار جنگ، درگیر کردستان بودند اما بسیاری از همین رزمنده‌ها بلافاصله به جبهه جنوب می‌روند و آنجا با دشمن بعثی درگیر می‌شوند.

اگر بخواهید یک چهره شاخص برای نبرد در کردستان علیه ضد انقلاب نام ببرید اسم چه شخصی را می‌برید؟

هر کدام از چهره‌ها و شهدایی مثل شهید ناصر کاظمی، شهید محمود کاوه، حاج احمد متوسلیان، شهید صیاد شیرازی، شهید دکتر مصطفی چمران و... نقش تعیین کننده‌ای داشتند ولی یک چهره به جهت استمرار حضور شاید تأثیر بیشتری داشت. ایشان کسی نبود جز شهید محمد بروجردی معروف به مسیح کردستان که آدم فوق‌العاده عجیبی بود. بروجردی از اولین ماه‌های آشوب در کردستان به آنجا می‌رود و تا زمان شهادتش در اوایل خرداد سال ۶۲ حدود چهار سال در کردستان می‌ماند و اثرات عمیق و واقعاً ماندگاری آنجا می‌گذارد. تشکیل پیشمرگان مسلمان کرد از ابتکارهای ایشان بود. یا تشکیل لشکر ویژه شهدا که عملکرد خوبی در کردستان داشت، یا تشکیل خانه پاسدارها و سپاه‌های محلی در شهرستان‌های مختلف کردستانات و... همگی از جمله کارهای ایشان بود. البته اقدامات شهید بروجردی در کردستان صرفاً نظامی نبود. ایشان کارهای فرهنگی کرد. قلوب مردم و جوانان بومی را به سمت نظام اسلامی متمایل کرد و این کارها باعث شد پایه‌های انقلاب در کردستان محکم و امنیت پایداری آنجا ایجاد شود.

شهید بروجردی نفر وسط، کنار پیشمرگان کرد

> بروجردی از اولین ماه‌های آشوب در کردستان به آنجا می‌رود و تا زمان شهادتش در اوایل خرداد سال ۶۲ حدود چهار سال در کردستان می‌ماند و اثرات عمیق و واقعاً ماندگاری آنجا می‌گذارد. تشکیل پیشمرگان مسلمان کرد از ابتکارهای ایشان بود

شهید کاوه نفر نزدیک به دوربین و شهید صیادشیرازی از چهره‌های شاخص کردستان

دو خاطره کوتاه از شهید ناصر کاظمی از چهره‌های تأثیرگذار در کردستان

ناصر حالتی داشت که همه را به گریه انداخت

■ داود جعفری

سردار شهید ناصر کاظمی از چهره‌های تأثیرگذار در فرونشاندن آشوب‌های کردستان است. او که ششم شهریور ۱۳۶۱ در محور پیرانشهر به سردشت به شهادت رسید، اولین فرمانده تیپ ویژه شهدا نیز بود. ناصر کاظمی یک فوتبالیست تمام عیار بود که حتی در مناطق عملیاتی هم این رشته ورزشی را دنبال می‌کرد. متن زیر خاطره‌ای از این شهید گرانقدر است که با هم می‌خوانیم.

■■■

■ **عملیات شمشیر**

«ناصر در ذهن کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند یا مدتی با او کار کردند، خاطرات دلنشینی از خود به جای گذاشته است. مثلاً علی احدی تعریف می‌کرد که روزی شهید رجایی به پاوه آمد. آن روز مصادف با عملیات مهم شمشیر بود که تعدادی از نیروهای عراقی به اسارت درآمدند. اسرا در زندان بودند. به ناصر کاظمی در آن عملیات خبر دادند آقای رجایی به پاوه آمده است. من به زبان عربی آشنا بودم. رفتم پیش اسرای دشمن. شهید رجایی سؤال‌هایی می‌کرد و من هم ترجمه می‌کردم. در این بین ناصر کاظمی با شلوار کردی و یک بلوز ورزشی و یک کلاه کاموا وارد شد. در نگاه اول حالتی داشت که بچه‌ها با نگاه به او به گریه افتادند؛ گریه برای سادگی و خلوص یک فرمانده سپاه.»

■ **جان بچه‌های مردم چه؟**

شهید ناصر کاظمی از آن دست کسانی بود که حقیقت انقلاب اسلامی و پایه‌های حقانیت جمهوری اسلامی را می‌فهمید و به این فهم خودش هم پایبند بود. همرزمش رضا افروز می‌گفت: «روزی گروهی از مسئولان برای بازدید به منطقه آمده بودند. شهید بروجردی به آنان گفت بهتر است پیاده برویم.

یکی از مسئولان اعتراض کرد و گفت مگر می‌خواهید ما را به کشتن بدهید که می‌گویید پیاده بروید! این حتماً یک توطئه است! ناصر کاظمی از حرکت آن مسئول ناراحت شد. به شدت جواب او را داد و گفت چطور است که جان شما با ارزش است ولی جان بچه‌های مردم هیچ ارزشی ندارد؟»

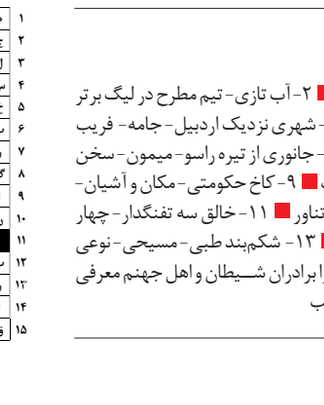

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با همسر «شهید خداداد شرفی» از شهدای دفاع مقدس

۱۶ سالگی و شنیدن خبر شهادت همسرت حس غریبی دارد!

■ زینب محمودی عالمی

شهید خداداد شرفی سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای کشاورز و متدین در روستای دژکرد از توابع اقلید فارس به دنیا آمد. از کودکی خوش اخلاق بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت بسیج و سپس سپاه پاسداران در آمد. با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه رفت و با حضور در عملیات مختلف، نهایتاً بهمن ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. برای یادکردی از این شهید گرانقدر دفاع مقدس با شرف هاشمی، همسر شهید همکلام شدیم.

آشنایی و ازدواج تان با شهید چطور رقم خورد؟

من متولد ۱۳۴۹ هستم. از شهید پنج سال کوچک‌تر بودم. همشهری و اهل توابع اقلید فارس بودیم. شهید را نمی‌شناختم. چون اهل یک محل بودیم خانواده‌هایمان از هم شناخت داشتند. چون مسجد می‌رفتم، شهید مرا دیده بود. البته او برای کمک به باغ پدرم هم می‌آمد. نهایتاً به خواستگاری آمدند و سال ۱۳۶۲ شاید ۱۳ ساله هم نبودم که ازدواج کردیم. سه سال شریک زندگی او بودم.

چند صباحی که با شهید زندگی کردید خصوصیات اخلاقی‌شان چطور بود؟

عاشق شهادت بود. همین طور به نماز عشق می‌ورزید. اهل نمازشب و دعای کمیل بود. سفارش می‌کرد زیارت عاشورا و دعای توسل بخوانید. همیشه در نماز شب امام خمینی (ره) را دعا می‌کرد. وقتی از جبهه برمی‌گشت مدام در فکر همسنگرانش بود. همیشه روضه اهل بیت می‌رفت.

آخرین وداع تان چگونه بود؟

خداداد وصیتنامه نوشته و پشت قاب عکس گذاشته بود. یک روز وصیتنامه را از پشت قاب برداشتم. دنبال وصیتنامه می‌گشت. من چیزی نمی‌گفتم فقط گریه می‌کردم. خداداد عکس خودش را که روی دیوار بود برداشت و در اتاق راه می‌رفت و می‌گفت «شرفی شرفی شهادتت مبارک. این گل پرپر از کجا آمده/از سفر کربلا آمده». همین طور سینه می‌زد و این شعرها را می‌خواند. شاید می‌خواست با این کار من را آماده شهادتش کند. کمی بعد هم که به جبهه رفت و دیگر برنگشت.

از شهادت همسرتان چگونه با خبر شدید؟

اول به من نگفته بودند که شهید شده است. یک روز برادرش خانه ما آمد عکس خداداد را برداشت. گفتم چه شده؟ زد زیر گریه! من هم گریه کردم. گفت نگذار مادرم بفهمد! خداداد زخمی شده و بیمارستان بستری است. کم‌کم مردم آمدند و فهمیدم همسرم به شهادت رسیده است. پیکرش را همان موقع آوردند. تیر به سرش اصابت کرده بود.

آن زمان فقط ۱۶ سال داشتید، با سن کم‌تان بعد از شهادت همسرتان چه کردید؟ چطور آرام شدید؟

خداداد سفارش کرده بود بعد از شهادتش هر روز به مزارش بروم. من هم هر روز با دختر همسایه به گلزار شهدا می‌رفتم. بعد از مدتی دیگران گفتند دختر جوان هستی هر روز به مزار نرو. هر بار که به مزار همسر شهیدم می‌رفتم، خداداد به خوابم می‌آمد و با من حرف می‌زد. می‌گفت چرا امروز گریه کردی؟ می‌گفتم نه! دقیق آدرس می‌داد که کجا بودم و چه حالی داشتم. می‌گفت کنار آن درخت نشستی و خیلی گریه کردی. از قبل که می‌گفت بعد از شهادتم هر روز سرمزارم بیا، می‌گفتم بیایم سر مزارت که چه شود! می‌گفت بیا من می‌بینم. موقعی که می‌رفتم گلزار شهدا انگار خداداد زنده بود. همه چیز را در خواب به من می‌گفت. من کم‌سن‌ترین همسر شهید در منطقه مان بودم. بقیه همسران شهدا یا فرزند داشتند یا سن‌شان بالا بود. از دست دادن همسر در آن سن خیلی سخت بود. برای دختری که ۱۶ سال بیشتر نداشت بسیار نارحت کننده است. پیکرش را که آوردند خیلی سخت گذشت. خواب‌هایی که از شهیدم می‌دیدم و رفتن به مزارش به من آرامش می‌داد.

احتمال می‌دادید ایشان به شهادت برسند؟

مشخص بود شهید می‌شود. خود خداداد می‌گفت می‌دانم عاقبت شهید می‌شوم. دوست دارم فرزند داشته باشم تا از من به یادگار بماند. (اما قسمت نشد که از ایشان فرزندی داشته باشم.) اخلاقش با همه فرق داشت. به پدر و مادر و خانواده شهدا کمک می‌کرد. اهل کلک و دروغ نبود. یک بار وسیله‌ای خریده بود به همان قیمت به دیگری فروخت. گفتم این چه کاری است؟ گفت حرام است بخواهم سودی بگیرم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۵۲

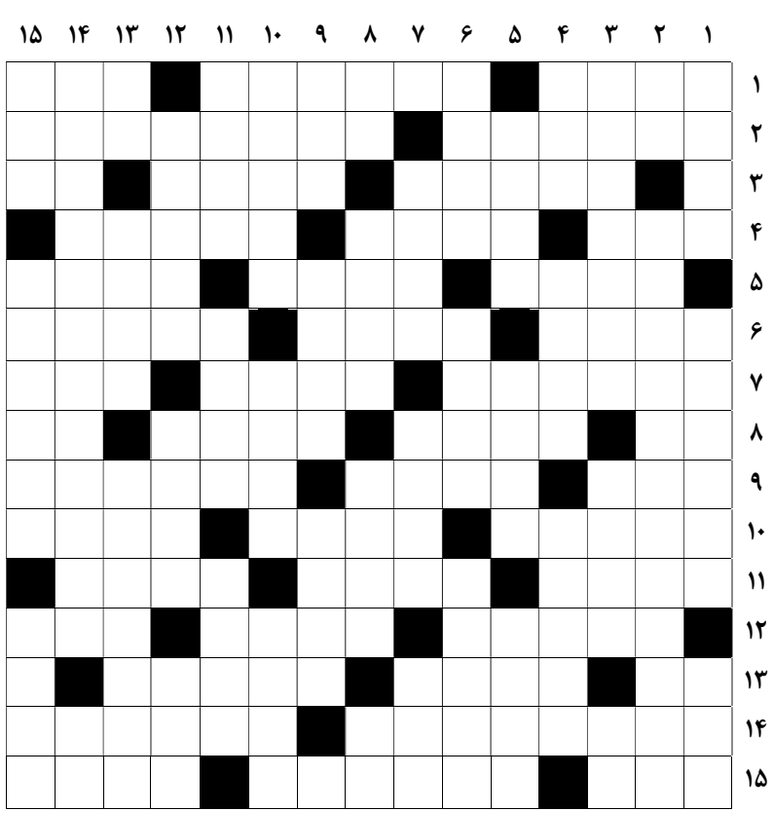

از راست به چپ

■ ۱- پایتخت اردن- حادثه- لباس جراحان ■ ۲- حزب موسولینی- اصلاح بی نظمی‌های دندان ■ ۳- پادزهر- نویسنده کتاب پریشان- باران اندک ■ ۴- شمردنی جنگل- پنبه‌زن- گرسنه بامدادی ■ ۵- مسابقه اتومبیلرانی- قد- گیاه خورشتی ■ ۶- ته‌نشست- کاخی در اسپانیا- نیروی نگه‌دارنده از خطا و گناه ■ ۷- آنچه که خیر و مفید باشد- تمدن مخترع خط میخی- زشت ■ ۸- ضمیر اجتماعی- گندمگون- ماقبل پیشین- رمق آخر ■ ۹- درد و رنج- قله آتشفشانی ایتالیا- پیمان و عهدنامه ■ ۱۰- یاقوت- رودی که از شهر رم می‌گذرد- جملگی ■ ۱۱- بیماری کم‌خونی- گلوله- دعای خیر ■ ۱۲- آهنگی در دستگاه شور- گلابی- مرتجع فلزی ■ ۱۳- نیلوفر هندی- سالاد چینی- رهبر استقلال هند ■ ۱۴- گوریل افسانه‌ای- ورزشگاه تیم یوونتوس ایتالیا ■ ۱۵- نویسنده آلمانی رمان دمیان- پسر تیرداد و شاه اشکانی- شهر پلیس بین‌المللی

از بالا به پایین

■ ۱- حمله نظامی- چهره حماسی مردم هند- از جبهه‌های دفاع مقدس ■ ۲- آب تازی- تیم مطرح در لیگ برتر جزیره ■ ۳- از موسیقی‌دانان بنام اترش - کامل کننده - عدد منفی ■ ۴- شهری نزدیک اردبیل- جامه- فریب ■ ۵- ظرف پذیرایی- سمبل- از گل‌ها ■ ۶- ضماد- شگفتی- اجیر ■ ۷- جانوری از تیره راسو- میمون- سخن زیر لبی از خشم ■ ۸- حرف روسی- استان شاعران نامی- اشاره- یار گفت ■ ۹- کاخ حکومتی- مکان و آشیان- صفت سیب‌زمینی ■ ۱۰- وقار- روان شناس آلمانی و مبدع هیپنوتیسم- تناور ■ ۱۱- خالق سه تفنگدار- چهار ضلعی- آلیاژ مس و نیکل ■ ۱۲- نوعی سلاح جنگی- پیروز- عقاب سیاه ■ ۱۳- شکم‌بند طبی- مسیحی- نوعی بیماری ناشی از کمبود یکی از عوامل انعقاد خون ■ ۱۴- قرآن کریم آنها را برادران شیطان و اهل جهنم معرفی می‌کند- رودی در ایتالیا ■ ۱۵- سلاح زنبور- از لوازم برقی- ماده اولیه چسب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۶							
			۱	۷	۵		۶	
						۷		
							۷	۵
۱	۹	۲						
				۴	۸			
	۲	۳						
			۶	۵	۹			
۶					۲	۱	۹	

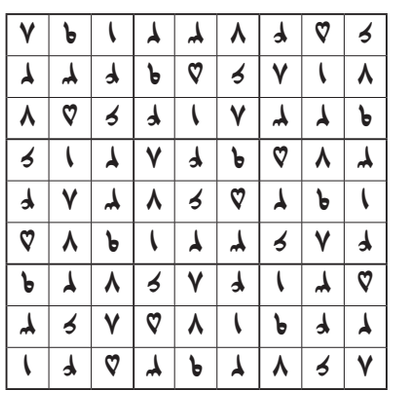

جدول کلمات متقاطع
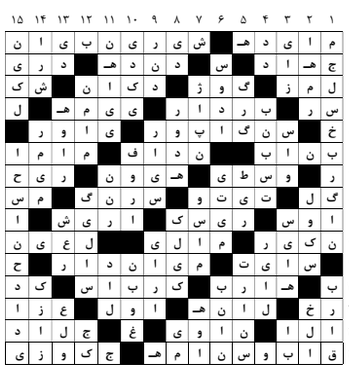
پاسخ جدول شماره ۶۸۵۱